



زنان شاعر

مهستی گنجوی

نگارش آقای رشید یاسمی

هیچ چیز نزدیکتر بشعر از تذکره شعرا نیست. گوئی تحقیقات نثری یا نثرهای تحقیقی تذکره نویسان ما بحکم مجاورت با اشعار و تشبیه بایات منتخبه خود را بزنگ شعر در آورده اند.

شاعر اسم خود را گم می کند اسم پدر و مادر و اجداد را از دست میدهد سال ولادت و وفات عدد اشعار عدد تألیفات مولد و منشاء و مسکن خطوط مسافرت هویت معاصرین و ممدوحین خود را فراموش میکند یک پارچه شعر می شود که با هیچ قلاب تحقیقی دامش را بچنگ نتوان آورد و پای او را بر هیچ سکوی محکم تاریخی استوار نتوان کرد.

مثل یکی از اشخاص افسانه های قدیم در عرض و طول قرون در اهتراز است. عمرش از اول قرن بی باواخر قرن دیگر تجاوز نمیکند. مدحش پادشاهانی را مسرور می سازد که یکی جد هفتم دیگری است.

زندگانی شاعر شبیه میشود بحیات ملائکه که در آسمانها بی زن و فرزند و خوراک و پوشاک می مانند. بهتر از این چه مقامی برای اشخاصیکه بزور خیال در ملکوت آسمانها پرواز می کنند! البته از این ملائکه زمینی نباید انتظار برد که تاریخی داشته باشند، تألیفات و آثار معینی گذاشته باشند بلکه اگر اشعارشان را هم صاحب تذکره طوری انتخاب و استنساخ کرده که مفهوم نمیشود باز از محسنات و مختصات آن گروه ملائکه است زیرا که همه کس قادر بهم گفتار سروش نیست گوش شنوا و موهبت خاص لازم است.

روزی که دیدم در پشت کتاب میرزای سنگلاخ صورت مؤلف را

کشیده و زیر آن نوشته اند .ملکی است در لباس بشر و وقتی که کتاب
قطور او را باز کردم و از هزار کلمه ده جمله قابل فهم نیافتم معترف
شدم که آن مرحوم واقماً ملکی است در لباس بشر .

مهستی گنجوی هم یکی از ملك های زمینی است که از لطف
تذکره نویسان زمین را ترك گفته و در آسمان مجهولیت سرگردان شده است .
دو سال قبل بنا بر خواهش مجله ایران شهر مقاله (۱) در حق او
نگاشتم و سعی کردم که آن بیچاره حیران را از آغوش ابرهای ناشناسی
فرود آورم و بريك مکان ثابتی متکی سازم بحفاظة خود و محافظه های
احوال شعرا مراجعه کردم . بدیهی است باکتشاف مهمی توفیق نیافته ولی
آرروز تا اندازه خوشوقت شدم که بر احوال این زن خوش ذوق و استاد
پرتوی افکندم . در آن مقاله بعد از شرحی در باب اختلاط و اشتباه اشعار
قدما خاصه رباعی که بیشتر برای اختلاط حاضر است قطعاً ثابت کردم که
زن پسر خطیب گنجه بوده نه خود خطیب گنجه چنانکه صاحب مجمع الفصحا
قید کرده (۲) و معاصر سلطان سنجر بوده و در حضرت او تقرب داشته
چنانکه شبی برف میبارید و سلطان استفسار هوا کرد و مهستی یکرباعی
بدیهه نظم نمود (۳) . و مهستی از دو کلمه ترکیب یافته مه بمعنی بزرگ

(۱) شماره (۱۲) از سال اول ایران شهر طبع برلن . در آن مقاله مفصلاً
قول تذکره نویسان را نقل نموده و چندین رباعی از گفتار مهستی را که طبع نرسیده بود
درج کرده ام اکنون از تکرار آنچه گفته شده حتی المقدور احتراز می جویم
(۲) از این رباعی ماژرم میشود که شوهرش پسر خطیب گنجه بوده ولی این
نکته قول صاحب مجمع الفصحا را رد نمی کند که وی را زن خطیب گنجه دانسته چه ممکن
است آقا زاده پس از پدر بوقام خطیبی رسیده باشد در هر حال هنگامی که مهستی با او
مشاخره و مشاعره داشته پسر خطیبی می گفته اند .

ای پور خطیب گنجه بندی بپذیر
از طاعت و معصیت خدا مستغنی است
باری تو مراد خود در این عالم گیر (۹)

من مهستیم از همه خوبان شده طاق
ای پور خطیب گنجه الخ

(۳) شاهها فلکت اسب سعادت زین کرد
تا در حرکت سمنند زرین نعلت
وز جمله خسروان ترا تعیین کرد
بر گل نهد پای زمین سیمین کرد

و سستی بمعنی خانم و اسمی است که در آن زمان خیلی معمول بوده (۴) .
و ثابت کردیم که عاشق پسر قصاب نبوده و رباعیاتش منحصر بقصاب پسر
نیست بلکه بیشتر کسبه بازار را برحسب تناسب الفاظ و مضامین موافق
ستوده است (۵)

بعد از نوشتن آن مقاله مثل تمام اشخاصی که از جمع کردن چند
صفحه از این کتاب و آن کتاب برخوردار شده و خود را علامه و مستشرق (!)
میدانند دیر زمانی سر مست بودم با خود میگفتم من هم يك بیچاره مظلومی
که از زندان فراموشی بیرون آمد و احوالش روشنی گرفت قطع داشتم
که مهستی معاصر سلطان سنجر [متوفی بسال ۵۵۲] بوده و در خدمت
او تقرب داشته شعرای معاصرش معلوم سبک و دوره شاعریش ثابت و نمایان ...

(۴) در باب اسم او چیزها نوشته اند بعضی مهستی را مرکب از مه مخفف
ماه وستی دانسته اند یعنی ماهی . و جمعی مه را بزرگ وستی را فعل گرفته اند یعنی
بزرگی . و برخی مهستی را یعنی بزرگترین هستی دانسته اند زیرا که مهستی در بهلوی
صفت عالی از کلمه مه است یعنی بزرگترین و یا را ضمیر دوم شخص مفرد گرفته اند که
رو بهم رفته مهستی یعنی بزرگترین هستی . بعضی هم سستی را مخفف سیدتی دانسته اند .
دولتشاه گوید این جمله او هام است بلکه مهستی بمعنی خانم بزرگ است
و بقول سنائی استشهاد کرده که گوید :

ملك الموت من نه مهستیم همانانی در زمان سنی من یکی پسر زال محنتیم

در کتاب خیرات حسان اعتماد السلطنه هم این موضوع بحث شده است بجلد
سوم صفحه (۱۰۳) مراجعه شود .
از اینکه مهستی اسم معمول و رایج بوده حرفی نیست . سستی نیز اسم میگذاشته اند
انوری فرماید

گویند سستی زنی عقیفه است عافاك الله از این عقیفه

(۵) علاوه بر اینکه عشق ورزی بتمام کسبه بازار از خیاط و قصاب و نجار
و خیاز و بقال و نساج و بزاز و سراج و مؤذن و کبوتر باز و تنگ انداز و تیر انداز و غیره
طبیعی نیست چون مسعود سعد سامان نیز بنا بر تقاضای پادشاه یا برای پروراندن مضامین
متناسبه بگفتن این قبیل اشعار مبادرت ورزیده معلوم می شود طرزی رایج بوده و بنا بر
تعشق و تعلق خاصی نمی سروده اند .

چندین رباعی که در حق کسبه مذکور ساخته نزد نگارنده موجود است

اما از آنجائیکه این قبیل تحقیقات که بنیانش قول دیگران است به بنای حجاب و آواز کودکان شباهت دارد که آن بپادی منهدم و این بخواهی متغیر گردد روزی سفینه کهنی بدستم اقتصاد مندرس و با خطی و کاغذی عتیق یادگار آزمای که دالها هنوز نقطه خود را گم نکرده و چه ها سه نقطه بزیر خود نگذاردند بودند کاف فارسی و عربی یکسان و زاء و ژ همشکل بودند . تاریخ نگارش آن عهد سلطنت ابوسعید بهادرخان آخرین پادشاه مغول است که در سنه ۷۳۶ لطفاً دست از ایران کشیده و بسرای دیگر شتافت .

در این جنک چندین رباعی از مهستی ثبت بود که با املائی آن زمان عیناً درج خواهد شد از جمله لغزی از مهستی بنظر رسید که زمان او را صدسال عقب تر برد و از اواسط قرن ششم باوایل قرن پنجم انداخت :

« مهستی گویند هم در لغز

آن دزد جیت چون کی بغانه درون شود خانه ز بیم دزد برون برون شود

عنصری گویند در جواب او

آخر زمان جو بخت حکیمان نگون شود چندین حکیم روسپی رازبون شود

آن دزد دام دان کی طلبگار باهی است و آن خانه آب دان کی برزن برون شود »

از این قرار مهستی در اول قرن پنجم شاعر معروفی بوده لغز

طرح میکرده و شعرای عصر را عاجز میساخته و ملک الشعراء عنصری

را بگفتن جواب وامیداشته است .

زن و تشکیلات اجتماعی

در تحت عنوان فوق « نامه نسوان شرق » منطبعه بندر پهلوی (انزلی

سابق) مینویسد « . . . ببینید زنان مصر تا چه حد با مردان مساعدت مینمایند

چنانچه کلیه امور فلاحتی و زراعتی با زنان بوده و در امور تجارنتی و فابریک و

غیره نیز با مردان خود کاملاً همدوشی نمودند . . . زنان ایرانی قابل همه

گونه ترقی و مستعد همه قسم زحمتی میباشند فقط محیط مانع ترقی آنهاست . . . »